

تأثیر متقابل زبان عربی و فارسی

دکتر محمد رجیبی

امروز مسئله‌ای را طرح می‌کنیم که شاید مهمترین مسئله‌ای باشد که ذهن متفکران امروز جهان و آینده را به خود معطوف کرده و آن مسئله زبان است. ما به طور خاص به ارتباط زبان عربی و فارسی و وجه انضمامی آن از زاویه‌ای که تا به حال دیده نشده می‌پردازیم. تا فتح بابی برای مباحثی بعدی بشود. در ضمن مورد خاصی را بیان می‌کنم تا ماحصلی برای فعالیت‌های پژوهشگاهی داشته باشد. البته نه زبان‌شناسم نه مدعی مباحثی در فلسفه زبان، ولی از آنجایی که زبان با تفکر در ارتباط است و هرکسی که به مسائلی فکری اشتغال داشته باشد اگر برایش مسئله جدی باشد به نوعی مسئله زبان هم مطرح است.

حتماً می‌دانید که یکی از نظریات مهم درباره زبان از سوی استالین است. استالین که شناخته شده است شاید به ذهن افراد خطور نکند که استالین به جز زبان در هر زمینه‌ای بتواند اظهار نظری کند؛ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ولی زمانی بین زبان‌شناسان شوروی بحث سختی در گرفته بود که آیا زبان امری فرهنگی رو بناست یا نه، اگر رو بناست در نتیجه تابع زیربناست. چطور هنگامی که زیربنای اقتصادی یعنی مناسبات تولیدی تغییر می‌کند زبان تغییر خاصی نمی‌کند، در حالی که اگر فرهنگی بود مثل خیلی چیزهای دیگر تغییر می‌کرد. بحث‌های در این باره در گرفت و به نتیجه نرسید.

استالین رساله و مقاله‌ای کوچکی دارد که در زبان‌شناسی مهم شد. ببینید استالین هیچی نبوده، کمونیست بوده، کمونیستی در روزهایی که حزب کمونیست کوچک و زیرزمینی بود تا آن زمانی که حاکم شد. اعتقادات و جهان‌بینی‌اش برایش

جدی بود و با آن زندگی کرده بود، در رساله‌اش می‌گوید: رفقا من زبان‌شناس و اصلاً عالم نیستم ولی در مقام کمونیست و مارکسیست می‌گویم مناسبات تولیدی، آن‌طور که من فهمیدم، و ما می‌شناسیم و شنیدیم و گفتیم و خواندیم چیزی برساخته نیست به این معنا که چون ما ساختیم حالا هم عوضش بکنیم این را، این نیست. بنابراین، من معتقدم آنچه در زبان اصالت دارد صورت زبان است اصطلاحاً فرمالیسم در زبان. این را از مقوله بحث‌های دیالکتیکی تاریخی مبتنی بر تحول ادوار مختلف خارج کنیم. البته کاربردهای زبان در ادوار مختلف عوض می‌شود، واژه‌های جدیدی ساخته می‌شود، مفاهیم تازه‌ای پا به میدان می‌گذارند. ولی دستور زبان دیگر عوض نمی‌شود و اگر هم تغییر کند به این معنایی که ما تصور می‌کنیم نیست. تابع سازوکار خاص خودش است. این‌ها خلاصه بحث استالین است. که خیلی خیلی در محافل علمی جدی گرفته شد. البته استالین یک اظهار نظر دیگری هم درباره جامعه‌شناسی داشت، هرچند این‌ها به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد ولی شهادت ایدئولوژیکی را می‌رساند که اگر کسانی داشته باشند منفعل نمی‌مانند که اکنون در کشور ما شاهد.

هرچه از علوم به ما می‌رسد اصل می‌دانیم فقط پسوند اسلامی به آن اضافه می‌کنیم و در اصل آن شک نمی‌کنیم وقتی جامعه‌شناسی در شوروی به عنوان یک علم مطرح شد استالین باز مقاله‌ای نوشت و گفت عالم و ادعای تخصص ندارم ولی در مقام مارکسیست از خودم می‌پرسم که مسائل انسانی که ما به آن اعتقاد داریم (در جریان تحولات تاریخی) براساس زیربنای اقتصادی شکل می‌گیرد و مناسبات اجتماعی، که روبنا است، از آن زیربنا متأثر است، پس اگر به این معتقدیم دو علم بیشتر لازم نداریم یکی اقتصاد و دیگری تاریخ. فکت اقتصادی و فکت

تاریخی، حالا چیزی به نام فکت اجتماعی مگر باقی می ماند که ما برای آن علم جدید درست کنیم. اصولاً علم جامعه‌شناسی از دید مارکسیست موضوعیت ندارد. حالا یکی به این چیزها اعتقاد ندارد، بلکه فکت اجتماعی هم برایش حاصل است. ما می‌گوییم مناسبات اجتماعی حاصل یا در واقع جلوه مناسبات اقتصادی است در سیری دیالکتیکی تاریخی. پس برای فهم این مناسبات اجتماعی باید تاریخ و اقتصاد بخوانیم. دیگر چه چیزی باقی می ماند که بخواهیم با آن مسئله اجتماعی را روشن کنیم. یعنی منکر موضوعیت علوم اجتماعی شویم، جامعه‌شناسی شویم. حالا من کار به درستی و غلطی آن نداریم، این را می‌خواهم بگویم که ببینید می‌شود از منظر عقیدتی آدم بیاید بحثی را مطرح بکند نه اینکه هرچه رسید فکر بکنیم این وحی منزل است و ما فقط تکلیف خودمان را باید روشن کنیم که چطور این را بفهمیم و اجرایش کنیم.

حال نکته ارتباط بی‌واسطه زبان با تفکر است که حتی در یونان باستان هم به آن توجه شده بود. لوگوس هم به معنی زبان و معرفت و شناخت و تفکر است که در بسیاری از متون دینی و شرعی هم آمده است. در مسیحیت این اصل مصطلح شده؛ در ابتدا کلمه بود و کلمه خدا بود. کلمه هم به معنی زبان است، هم به معنی هستی و وجود.

خداوند در قرآن مجید موجودات را با کلمه کُن «باش» ایجاد می‌کند. پس اصولاً وجود و زبان یکی است. یا مثلاً به همه اشیا و موجودات در قرآن کلمات الله، کلمات الهی، گفته می‌شود پس در واقع رابطه زبان و وجود و به تبع زبان و تفکر، ما در اصطلاحات قرآنی می‌گوییم قائلین به موضوعی که معنی لفظی آن گویندگان و مجازاً به معنی معتقدان به موضوع است. قول به اصالت وجود یعنی

اعتقاد به اصالت وجود و می‌گوییم قول یعنی گفتن. پس ببینید زبان و فکر، ابن سینا مسئله را کمی فیزیکی‌تر می‌کند او می‌گوید وقتی در حال فکر کردیم در واقع در حال گفتگو با خودمان ایم. یک حدیث نفس است. وقتی چشمتان را می‌بندید و فکر می‌کنید هر آنچه به سرعت از ذهن شما می‌گذرد شما با همان سرعت آن‌ها را با الفاظ زبانتان درونتان تکلم می‌کنید و این فرایند ناخودآگاه رخ می‌هد. مرحوم دکتر خوانساری می‌گفتند ژاپنی‌ها دستگاهی ساخته‌اند که روی حنجره قرار می‌گیرد و هنگامی که شما به آب فکر می‌کنید همان ارتعاش تارهای صوتی شما را در گفتن آب دارد، وقتی چشمتان و دهانتان بسته است و به آب فکر می‌کنید ارتعاش واژه آب، ولی ضعیف، در حنجره تولید می‌شود. شما صورت هر چیزی را که در ذهن می‌آورید ارتعاش ضعیف تلفظ آن ضعیف‌تر در حنجره شما ایجاد می‌شود. خوب واقعاً اگر چنین باشد می‌توان فکر افراد را خواند. اما از آنجه که چنین چیزی تاکنون ساخته نشده، وگرنه مافع ضمیر هر کسی خوانده می‌شد، تصور نمی‌کنم این خبر خیلی دقیقی بوده باشد.

در حوزه دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی از قبل انقلاب در ایران چیزهایی موجود است که اکنون پیشرفته‌تر شده. مثلاً دروغ‌سنج. با سنجیدن مجموعه علائمی مثلاً بالا بردن فشار خون و تند شدن ضربان قلب به دروغ گفتن افراد پی‌می‌برند که خیلی‌ها هم که دروغ می‌گفتند از این آزمایش بیرون آمدند. نمونه هم آنها جاسوس معروف شوروی بود که به آمریکا پناهنده شد. که بارها شکنجه و با دستگاه دروغ‌سنج بازجویی شد و دیدند واقعاً پناهنده شده، دیگر بعد از شکنجه‌های زیادی که به او دادند و بعد هم امتحان مختلف کردند او را به عنوان یکی از کسانی که به شوروی کمک می‌کند قبول کردند و او شروع به لو دادن جاسوس‌های شوروی،

که در سازمان سیا بودند، کرد و سیا آنها را در اروپا می‌کشت. وقتی همه آنها کشته شدند ارتباطی متوجه شد که همه آنها مأموران خوش سابقه و وفادار و باتجربه سازمان سیا بودند که به اشتباه نابود شدند. درست همزمان یک هواپیمای یوی ۲ امریکایی در شوروی سرنگون شد، خلبانش را اسیر کردند و روس‌ها گفتند به شرطی آزادش می‌کنیم که آن جاسوس را به ما پس بدهید، که آوردند پس دادند و خلبان هم شوروی به آنها مسطرد کرد و مانند قهرمان که ضرر بسیاری به شوروی کرده از او استقبال کردند.

مسئله‌ای فکر می‌کنید مثل حرف زدن درباره مسئله تولید صوت می‌کند. من فکر می‌کنم اگر چنین چیزی ممکن بود مشکل دستگاه‌های امنیتی دنیا حل شده بود. فکر می‌کنم خبری که رسیده بود کمی اغراق‌آمیز بوده باشد. در هر صورت رابطه زبان و تفکر عرض کردم تا این اندازه نزدیک است که این سینا می‌گوید اصلاً فکر کردن یعنی حرف زدن و حرف زدن یعنی فکر کردن، این قولی بود که حکمای مختلف هم بیان کردند، تقریباً می‌شود گفت قول متفق‌ی است. فقط در دوران معاصر که تفکر علمی کلاسیکی حاکم شده عده‌ای معتقدند که ما خودمان زبان را می‌سازیم، ابتدا بشر آوایی تولید کرده بعد کلمات، را به وجود آورده. حتی حوزه‌هایی مثل حوزه چامسکی اصلاً محال است که زبان را ساخته بشر بدانیم. همین طور که الان در مسئله زن را حل نکرده‌اند، زن برنامه حیات موجود زنده است که هیچ موجود زنده‌ای بدون آن نمی‌تواند حرکت کند. حالا صحبت این است که آیا این زن پیش از موجود زنده به وجود آمده یا همراه آن. اگر موجود زنده آن برنامه و زن را نداشته باشد نمی‌تواند زندگی کند، چون ادامه حیات، تنفس، تغذیه، رشد و تولید مثلش، حتی اگر تک‌سلولی باشد، با آن زن بستگی

دارد. حالا موجود زنده بدون ژن داریم، ژن بدون موجود زنده نداریم و نتیجه گرفتیم ژن از ماورایی می‌آید. در زبان هم همه تقریباً به این نتیجه خواهند رسید که «عَلَمَهُ الْبَيَان؛ بیان را خدا آموخت» امری الهی است. حالا کسانی که نمی‌خواهند به سادگی به این موضوع اعتراف کنند می‌گویند زبان یک راز و گشوده نشده است، در واقع بیشترین بحث این است که زبان مانند حیات و خود عالم یک راز است. اگر دنیا در اثر بینگ بنگ به وجود آمده پیش از بینگ بنگ چه بود.

نکته این است که هرگاه صحبت از زبان باشد ذهنمان طبق عادت روی واژه‌ها می‌رود مثلاً کلماتی که از عربی یا انگلیسی وارد فارسی شده این مسئله خیلی مسئله جامعی ساختار هر زبان به نگرش هر قومی برمی‌گردد. حتی یک زبان واحد اگر در دو منطقه مختلف توسعه پیدا کرده باشد با هم تفاوت می‌کنند مثلاً در مناطقی از تاجیکستان که مثل ما دری صحبت می‌کنند ما در ساخت واژه‌های جدید بیشتر ترکیبی عمل می‌کنیم مثلاً قندشکن، آبگرمکن، دربازکن، در حالی که در تاجیکستان اشتقاقی عمل می‌کنند، در رستورانی وقتی دربازکن خواستیم پیشخدمت رفت در را باز کرد و رفت بیرون ما منتظر شدیم برگردد دیدیم نیامد بعد از مدتی برگشت پرسیدیم دربازکن کو، گفت در باز است که معادل آن در آن منطقه است که گشایک از گشودن ساخته شده، ولی ما از سه کلمه در، باز، کن معین دربازکننده که مخفف آن دربازکن است را ساختیم مثلاً در واژه زیرسیگاری زیر خودش یک کلمه است و سیگار هم یک کلمه که معادل تاجیکی آن خاکستردان است که از کلمه خاکستر با پسوند دادن واژه جدید ساخته شد. اگر با دقت نگاه کنیم دنیای آنان با ما بسیار متفاوت است. نه حرص و جوش‌های ما را ندارند. دنیای خودشان را دارند. مدتی طول کشید ما دنیای آن‌ها را کشف کردیم.

گرچه هم‌زبانیم ولی با هم بسیار فرق داریم. خودمان را با عرب‌ها، ترک‌ها، هندی‌ها، روس‌ها، چینی‌ها، مقایسه کنید. ببینید این تفاوت حالا ما یک کلمه بگوییم فرهنگ‌ها با هم مختلف است. پس در هر فرهنگی چیزی اساسی‌تر اختصاصی‌تر و ریشه‌دارتر از زبان نداریم. زبان مفارق ملیت‌ها از یکدیگر است مشترک دین، اعتقادات سیاسی و خیلی چیزها می‌تواند مشترک باشد. زبان تقریباً پایدارترین عنصر فرهنگی است که در تحولات تاریخی، در آخرین مرحله، ممکن است تغییر کند. در حالی که چیزهای دیگر می‌تواند به سرعت تغییر کند.

در بسیاری از دین مناسبات مختلف، حتی اخلاقیات تغییر می‌کند ولی زبان به فلات تغییر می‌کند. خیلی زمان لازم است تا زبان قومی از بین برود تعامل زبان نکته‌ای است که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم که به بحث بعدی ما ارتباطات پیدا می‌کند و آن مسئله‌ای است که زبان شناسان با آن از تکامل زبان نام می‌برند و تناقضی در آن هست. زبان با فکر وحدت یا دست‌کم ارتباط مستقیم دارد زبان‌های باستانی از سیستمی بسیار گسترده و دقیق ریاضی برخوردارند. دستور زبان گسترده، ضمائر مذکر و مؤنث، حالات نحوی گوناگون که بر صفت، قید، اسم، ضمائر اشاره، انطباق پیدا می‌کند. در اصل سیستم ریاضی بزرگ و عظیم. که با نظریه ساده بودن فکر انسان باستان همخوانی ندارد. حالا هرچه پیشرفت کردیم، همه قواعد زبان یکی یکی ریخته می‌شود تا مثلاً می‌شود زبان انگلیسی است، که می‌گویند همه قواعدش تقریباً در حال از بین رفتن است. این هنر است برای فکر کردن. مثل اینکه مثلاً ریاضیات زمانی به چهار عمل اصلی برسد دیگر خیلی تکامل پیدا کرده. یا فارسی امروز در مقایسه با فارسی باستان و اوستایی اصلاً نمی‌توان مقایسه کرد و این را تکامل می‌دانند. مثل این است که بگوییم اگر همه معادلات

جبری و ریاضی به چهار تا کار ساده دیگر برسد خیلی تکامل پیدا کرد. نوعی از تکامل اصطلاحاً اجمال بعد از تفصیل است که اصولاً ربطی به این موضوع ندارد. یعنی مثلاً همه قوانین فیزیک را شخصی به نام انیشتین را در یک تئوری به نام نسبیت جمع می‌کند. اما فهم این تئوری فهم همه فیزیک را به دنبال دارد. این اصلاً ربطی ندارد به اینکه ما برگردیم به دو سه قانون ساده. به شرطی آن دو سه تا اصل ساده اجمال بعد از تفصیل تلقی می‌شود که همه تفاسیل را در خود داشته باشد. شما اگر $e=32$ را تحلیل کنید تمام قوانین فیزیک را می‌توانید یک به یک از آن به دست آورید این یعنی اجمال. ولی در زبان مثلاً جمله «من به خانه می‌روم» یا «او در اینجا حضور دارد» که در آن مشخص نیست او زن است یا مرد است این چه کمالی دارد نسبت به وقتی که می‌گفتند «او» و ما می‌فهمیدیم مقصود یک خانم یا آقا است! این جمله را اگر تحلیل کنید از آن نمی‌توان دریافت که آن‌ها دو نفر یا سه نفر بودند! و با زبانی که در آن ضمائر جزئیات بیشتری را شامل می‌شوند بسیار متفاوت است. در هر صورت این نکته اکنون مسئله مهمی و شایان ذکری است.

زبان عربی با ویژگی‌های خاصی که دارد و به خصوص یک زبان موسیقایی است. مثلاً مصادر مزید عربی همه روی ریتم ساخته شده همه عربی خواندیم و همه با ریتم از حفظ می‌کردیم، **انْفَعَلَ**، **يَنْفَعَلُ** مثلاً **انْفَعَلَ**، **اِنْفَعَلْ**، **اِنْفَعَلْ**، **اِنْفَعَلْ**؛ به ترتیب باقی قواعد دستور زبان عربی ساختار این زبان با زبان ما در جهات مختلفی متفاوت است. ادبیات این زبان و دنیای آن با ادبیات ما تفاوت اساسی دارد. حالا در جریان آمدن اسلام به ایران زبان عربی در همه سرزمین‌هایی که به اسلام گرویدند، چه با جهاد بود چه با میل خودشان بدون جنگ، مانند چین و اندونزی، که بدون جنگ مسلمان شدند. چین همین شصت هفتاد میلیون مسلمان دارد و اندونزی صد

و پنجاه شصت میلیون مسلمان دارد. آسیای میانه در جریان رفت و آمد بازرگانان مسلمان، در جاده ابریشم، اسلام آورد. هیچ جایی ما نداریم کسی با قرقیزها جنگیده باشد، بگوید بیاید مسلمان بشوید، نیست. هندوستان بخشی از آن، سلطان محمود حمله کرد که همین پاکستان و این قسمت‌های ما بود ولی آن طرف هندوستان، به آن اصلاً مسئله‌ای ندارد. بنابراین مسلمانان سریلانکا، مسلمانان هند و چین، مسلمانان خاور دور کلاً اقیانوسیه. اکنون مسلمانان در فیلیپین هستند، که البته در فیلیپین بیشتر مردم مسلمان بودند و وقتی اسپانیایی‌ها آنجا را گرفتند به‌زور ادعای مسیحیت کردند که الان بیشتر مسیحی‌اند. ولی در اروپا مسلمانانی به نام مورو هستند، اروپایی‌ها مسلمان‌ها را می‌گویند مورو یا مورون، جمعش می‌کنند، که با مراکشی‌ها آشنا شده بودند، چون اینها از راه آندروس، از شمال آفریقا آمدند و بیشتر مراکشی بودند موروکو می‌گویند. چون اسپانیایی‌ها اول آنجا را گرفتند، مسلمان آنجا را نامیدند. اکنون در امریکا فرقه‌ای متأثر از مورون‌ها که یک فرقه مسیحی است ولی خیلی شبیه مسلمان‌ها هستند و رسومی و قواعد دینی‌ای دارند، سنت‌گرا هستند، قواعد دینی دارند مثلاً یکی تعداد زوجات دارند، خلاصه از مسلمانان پائیر پذیرفتند. این عرض کنم که به هم آمیختگی زبان عربی با زبان‌های جهان اسلام تأثیراتی باقی گذاشت و این تأثیرات در بعضی جاها به قدری نیرومند بود که در جاهایی که زبانشان از شاخه زبان‌های سامی بود، یعنی در واقع با عربی باستان، هم‌ریشه بود به کل در عربی حل شدند، مثل زبان سورینی، آرامی، بتی. مصری‌ها و سوروی‌ها و اردنی‌ها زبانشان به زبان عربی تبدیل شد، چون از یک ریشه اصلی بودند.

تنها گروهی که زبانشان را حفظ کردند، و البته آن هم بعید است، یهودی‌ها بودند که در اقلیت زبانشان را حفظ کردند. وقتی از عربی بحث می‌کنند منظور عربی قدیم نیست. عربی جدید، که در اسرائیل الان مطرح است، می‌شود گفت بیشتر به زبان آلمانی نزدیک است. زبان یهودیان اروپا که اصلاً عربی نبود، خزرهای ساکن بالای قفقاز چون تورات هم می‌خوانند آمیخته‌ای شده بود که زبان امروز اسرائیل است که بیشتر بعدها در مناطق آلمانی‌نشین ساکن شدند. ولی آن عبری تازه میانه‌شان هم تفاوت اساسی با عبری باستان دارد. به هر حال یکی از دلایلی که زبان ما با عربی آمیخته شد و حل نشد این بود که اصلاً ساختار زبان ما با زبان عربی تفاوت‌های بنیادین داشت، متفاوت از ساختار زبان‌های آرامی و سورینی و آسومی و ... بود. حالا مسئله فقط این نیست، ما به هر حال از زبان عربی تأثیر گرفتیم، که دربارهٔ تأثیرات آن صحبت شده که نمی‌خواهم تکرار کنم. ولی وقتی کلمات عربی وارد زبان فارسی شد طبعاً حروف عربی هم به حروف الفبای فارسی افزوده شد و به زبان فارسی غنا زیادی داد. ما اگر مفاخری داریم در زبانمان، مفاخر زبان بعد از اسلام، حالا معنی‌اش این نیست که بعد از اسلام هیچی نداشتیم، نه داشتیم اتفاقاً کتاب‌هایی هم به جا مانده، کتاب‌هایی است که در نوع خودش با اهمیت است، ولی هیچ کدام آن‌ها از شاهکارهای ادبی دنیا نیست. شاهکارهایی مثل ایلید و اودیسه از یونان باستان یا مهابارات از هند از کتاب‌های قدیم‌ها جز اوستا، که مأخذ دین باستانی است، ولی شاهکار ادبی پیش از اسلام نداریم. اگر چیزی داریم محصول ایران پس از اسلام است. اگر سعدی شعرش روی سازمان ملل نقش بسته یا حافظ گوته، مهمترین نمایندهٔ زبان آلمانی یکی از مهمترین زبان‌های اروپایی، را شیفتهٔ خود می‌کند، آن هم شعرهای ترجمه‌شدهٔ دست و پا

شکسته حافظ چه برای به اینکه با اشعار حافظ در زبان خود اشعار مواجه اگر خیام آن موج را راه می‌اندازد یا مولوی چند سال پیش در امریکا ایجاد کرد این‌ها همه یادگاران دوران پس از اسلام‌اند. حال می‌خواهم بگویم چه اتفاقی پس از اسلام افتاد که ادبیات ما به اینجا رسید و پیش از اسلام در این جایگاه نبود نه از نظر کمیت و چه از نظر کیفیت گروهی پاسخ‌های پیش پا افتاده‌ای می‌دهند که ادبیات فاخر داشتیم عرب‌ها کتاب‌ها را آتش زدند اگر شاعر داشتیم، شعر در سینه مردم می‌ماند. دیگر نمی‌شد آتشش زد همان‌طور که داستان رستم و اسفندیار و سهراب و جمشید در سینه‌ها ماند. مراسم سو و شون و داستان سیاوش ماند. چیزهای ماندگار ملی می‌مانند از بین نمی‌روند همان‌طور که اشعار شعرای جاهلی عرب با شکستن بت‌ها و رفتن دوره جاهلیت رفت و باقی ماند ارزش ادبی داشت که ماندگار شد و اکنون از شاهکارهای بزرگ ادبیات جهان است. تقریباً به همه زبان‌ها معلمات صبر را ترجمه کردند و این اهمیت قرآن را می‌رساند. قرآن در جایی نازل شد که چنین رقبایی داشت. به معنی عقب‌مانده نیست یعنی راه سعادت را گم کرده بودند. پیغمبر اسلام اگر امروز هم ظهور می‌کرد می‌فرمود اروپا و امریکا و همه این‌ها در عصر جاهلیت‌اند چون از راهی می‌روند که به سراشی و سقوط می‌رسد جاهلیت یعنی جهل دارند نسبت به امری که آن‌ها را به فلاکت برساند. نه اینکه سواد ندارند یا خانه‌هایشان کاهگلی است یا برج می‌سازند، اصلاً معنی چیز این نیست. آنان در ادبیات بسیار پیشرفته بودند، اگر ترجمه فارسی شعرهای دوره جاهلیت عرب را بخوانید بی‌اختیار سر تسلیم فرود می‌آورید. گاهی اوقات قرآن چه عظمتی دارد که می‌گوید اگر می‌توانید یک آیه شبیه این بیاورید. اینجا عظمت قرآن معلوم می‌شود. به هر حال این عالمی که اسلام در زبان عربی ایجاد می‌کند

ادبیات عرب را وارد دوره و یک عصر جدیدی می‌کند کما اینکه شعرای بزرگ عرب مثل مَبْنِی و ابونُباس و سید رضی و ابن فارض و... ارزش‌های جهانی دارند. ولی چه تأثیری روی زبان فارسی گذاشت. اولاً من متأسفانه مجبورم یک حرف‌های تکراری را هم بزنم. حالا ضرر ندارد. با ورود زبان عربی به زبان فارسی بعضی کلمات را وارد کرد. خط عربی مثل خط پهلوی از ریشه آرامی بود ولی کامل‌تر بیشتر بر تولیدات زبانی ما تأثیر گذاشت. چون در خط عرب پهلوی یک حرف چهار نوع خوانده می‌شود واو، نون، الف، خب کدام است، این کلمه‌ای نوشتند مثلاً باید خواند آن، وان، و یا نان، گاهی اوقات در جمله معلوم است مثلاً نمی‌شود بگوییم من آن خوردم، یا وان خوردم، می‌گویم نان خوردم. اما اگر فعل بود نمی‌دانستیم چه حکم کنیم مثلاً وان را به من بده، آن را به من بده یا نان را به من بده، بنابراین تفاسیر مختلف از متون پهلوی هست که خیلی‌ها را سرگردان کرده، برای هر چیز قرینه‌ای داریم که ممکن است آن باشد. این وقتی تبدیل شد به زبان عربی که هر حرفی در واقع نشان‌دهنده مصوت است و یک صامت. البته عربی که همه صامت‌هایش مصوت ندارد در واقع یک حرف صامت بود خیلی بر ادبیات مکتوب ما تأثیرگذار شد ولی نکته این است که زبان عربی با قرآن وارد شد که عالم دیگری متفاوت با عالم سنوی زرتشتی به ما عرضه می‌کرد در دین دردشت برای هر فعلی و هر چیزی دو گونه کلمه داشتیم، یکی اهورایی، یکی اهریمنی. مثلاً سردر برابر کلمه یا دهان در برابر پوزه روشن (راه خیر) در برابر پویش (راه شد)، که گرگ پویی از مشتغات آن است همچنین پویندگان بع معنی چهارپایان عده‌ای دانشجو نشریه‌ای می‌خواستند اسم پویندگان را برای نشریه‌ای انتخاب کنند هنگامی که از من نظر خواستند پرسیدم برای دامپزشکی است گفتند

نه این رشته فنی است. گفتم چرا پویندگان، این چهارپایان. گفتند نه آقا این از پویایی می آید. گفتم خب به کتاب لغت نگاه کنید. نگاه کردند خودشان عوض کردند. پس اینجا ببینید رابطه زبان و تفکر چقدر زیاد است. با یک درواقع زبان ایرانی داشته زبانش تا این اندازه در فعل و در اسم و صفت و... تغییر پیدا کرده. البته سنویت در اسلام هم است، منتهی شیطان در مقابل انسان قرار گرفته. انسان می تواند الهی باشد می تواند شیطانی باشد. منتهی بینش زردشتی موجودات را به اهریمنی یا اهورایی تقسیم کرده بود، شب متعلق به اهریمن است، روز متعلق به اهوراست و یعنی شیطان می آید معارض انسان می شود. شیطان رقیب خدا که نیست، زیرا در آفرینش انسان مداخله ای ندارد در زندگی انسان مداخله دارد، به حیوانات هم که کاری ندارد شیطان. اما در آیین زردشتی آفرینش اهورایی و اهریمنی دارید. خِرَفَسْتَر یا حشرات را اهریمن آفریده و موجودات شریر آفریده اهریمن اند، و موجودات خوب و مفید آفریده اهورا.

من می گویم مفهوم شما از انسان، انسان کامل است دیگر طبیعتاً؟

بله در حقیقت مقام ذات انسان است. انسان این اختیار را دارد که به رغم ذات اهورایی است بتواند از لشگر اهریمن باشد، در زرتشتی. در اسلام هم انسان می تواند هم جهت رحمانی داشته باشد هم جهت شیطانی. در ادبیات زردشتی همه حشرات به طور خاص به مورچه خرفستر می گویند در توضیح المسائل زردشتی صواب ها، کرفه های، فراوان نوشتند برای کسی که بتواند بیشتر مورچه بکشد. اصلاً مورچه کشی یک خیر و صواب عجیب و غریب دارد. حالا ببینید چقدر ما اشتباهات روشنفکرانه داریم. می گویند روشنفکران ما چقدر اشتباه دارند چون ما که الحمدلله روشنفکر نیستیم می گویند فردوسی برگشته بوده به آیین نیاکان، اگر

فردوسی به آیین نیاکان و ذره‌ای از روح دنیای پیش از اسلام در فردوسی بود
نمی‌گفت:

میازار موری که دانه‌کش است، که جان دارد و جان شیرین خوش است
قطعاً می‌گفت: بکش هرچه داری زمردی و زور، مثلاً خلاصه هرچه پیدا کردی
تو مور، یا چیزی شبیه به این این است که این توجهی که ما در مثلاً *شاهنامه‌ای* که
می‌خواهد یاد گذشته را برای ما زنده کند ببینید چقدر عالمش عوض شد. بعد تأثیر
زبان را ببینید چقدر است. خیلی‌ها می‌گفتند شاهنامه اینکه می‌گوید عجم زنده
کردم به دین پارسی، مقصود این بود که *شاهنامه* هیچ کلمه عربی ندارد و فردوسی
فارسی سره به کار می‌برد. اصلاً این فارسی سره و ادبیات سره را یک پدیده جدید
مربوط به دوره ماست که از اروپا شروع شد به عنوان سره‌نویسی بعد هم شد
بخشی از ناسیونالیسم فرهنگی شد که به کشور ما هم سرایت کرد. من رساله خودم
را درباره لغات عربی و معرب در *شاهنامه* برگزیدم انشاءالله در آینده چاپ خواهم
کرد. وقتی می‌خواستیم این رساله را بگیریم استاد گفت خودت را خسته نکن، آقای
دکتر ابوالقاسمی در *شاهنامه* و فردوسی ۳۰ یا حداکثر ۷۵ لغت عربی بیشتر ندارد
من ۷۵۰ لغت عربی پیدا کردم که یقین دارم قریب صد تا هم از چشم من افتاده،
به این دلیل که هنگامی دوباره با دقت بیشتری شروع کردم به خواندن شاهنامه با
۱۵۰ صفحه از آغاز شاهنامه پنج لغت پیدا کردم. گفتم خب اگر این طوری بروم
جلو صدتایی دست‌کم جا افتاده. همزمان در فرانسه آقای دکتر معین فر هم ۸۰۰
لغت عربی یافته بود که کل لغات شاهنامه هشت هزار تا است. هشتصد تا یعنی ده
درصد شاهنامه. این‌ها بدون تکرار، با تکرار که خب خیلی بیشتر است. *شاهنامه* آن

همه ابیات دارد، مثلاً یکی از کلمه‌هایی که در شاهنامه زیاد تکرار می‌شود و عربی است تاج است. که امروز هم به کار می‌رود.

جمع آن هم تیجان. کلماتی هم از فارسی به عربی رفته مثل زمان. حالا جمع عربی هم دارد آژمه آنهایی که عربی خالص اند هم به شمار نیامده.

ابد فارسی است آقای دکتر؟

ابد ریشه آرامی هم دارد، آن وقت می‌شود گفت که به عربی نزدیک‌تر است تا به ما دیگر.

اتفاقاً ابد و ازل و اینها از فارسی رفته به عربی.

بله هست. نه اینها مهم نیست نه ببینید اصلاً صحبت سر این نیست.

ببینید دربارهٔ زبان فارسی و ریشه‌های کلمات خب صحبت‌ها و همین زمان که من گفتم بعضی‌ها حتی معتقدند اینها ممکن است از آرامی آمده، شما می‌دانید زبان رسمی دورهٔ هخامنشی تا تقریباً دورهٔ اشکانی زبان دیوانی آرامی بود. در مورد اِتیمولوژی و کلماتی که می‌شود وجه تحلیلی فارسی بیان بکنیم. کما اینکه می‌شود برایش عربی و سامی هم بیان کرد ولی دو دیدگاه در این‌باره وجود دارد؛ مرحوم دکتر فرید عدهٔ دیگری، که کم هم نیستند، معتقد به وحدت زبان‌ها اند و بحث بر سر کلمات را بیهوده می‌دانند. نکته این است که بدانیم مثلاً ابد و ازل از عربی وارد زبان ما شده یا تحول درون‌زبانی خودمان است. خوب دقت کنید، مثلاً کلمه کنز که همان گنج است. ما امروز گنج به کار می‌بریم ولی اگر کلمهٔ کنز را به کار ببرید بی‌تردید از عربی است.

شما برداشتتان از کجاست؟

از صدر اسلام.

یعنی زبان عربی پیش از اسلام نبوده.

چرا گفتیم ادبیات بسیار فاخر و درخشانی داشتید. ادبیت عرب و زبان عربی هنگامی که وارد سرزمین‌های گشوده شده اسلامی قرار گرفت که زبان‌هایی ریشه‌سامی داشت در عربی حل شد مثل حوزه‌های اردن و سوریه و مصر. زبان‌هایی که ریشه غیر سامی داشت باقی ماند هرچند تأثیراتی از زبان عربی گرفت. ببینید کلماتی که ما داریم حالا عرض می‌کنم این اگر خواستید ریشه کلمات را بدانید به فرهنگ اشتقاقی مرحوم مشکور رابعه کنید معادل یک کلمه مثلاً ابد را در آرامی سوریانی، یونانی، اوستایی، فارسی باستان آورده است بعضی کلمات را می‌بینیم که در همه زبان‌ها یکسان بوده حالا از کجا به کجا رفته مشخص نیست نه ریشه همه زبان‌ها یکی است. عده‌ای می‌گویند، مثلاً عده‌ای کم آگاه می‌گویند انگلیسی بسیار متأثر از فارسی است. مثلاً کلماتی شبیه مادر و برادر که بسیار از نظر تلفظ شبیه به هم‌اند در حالی که این ریشه مشترک زبان‌های آریایی است. کسانی که قائل به وحدت زبان‌اند کلمات مشترک بین همه زبان‌ها، از دیرباز تاکنون را و مشترک می‌دانند.

یکی از تأثیرات زبان عربی، که می‌خواستیم امروز به آن اشاره کنیم، غیر بیانی که بر زبان سنوی ما تأثیر گذاشت، موسیقی این زبان بود. زبان جدا از ساختار اشتقاقی آن ساختاری موسیقایی هم دارد. یعنی باب‌ها براساس وزن فعل ساخته می‌شود و بر همین اساس هم افعال صرف می‌شوند بیشتر افعال حالت درواقع از ریتمی که دارند ساخته می‌شوند. شعر در چنین زبانی نه تنها موزون مَقْفَا نیز هست. یعنی این قدرت را دارد که قافیه‌های فراوان ایجاد کند.

مهمترین تأثیر زبان عربی در زبان فارسی وارد شدن تعدادی لغت نبود بلکه تأثیر عروض عربی بر زبان فارسی بود که شعر جدید فارسی را پدید آورد که با شعر هجایی قدیم تفاوت داشت. این اوزان عروضی که در واقع قالب شعرهای فارسی شد و شاعرانی مثل رودکی و فردوسی و دیگران را پدید آورد، اقتضا می‌کرد متناسب با اوزان تلفظ کلمات هم تغییر کند، در شعر موزون کلماتی را می‌کشید یا کوتاه‌تر می‌کنید یعنی کلمات سیقل می‌خورند تا در شعر راحت حرکت کنند، خب این هم که خیلی مشخص است. شعر موسیقایی جدید که در واقع در اوزان عربی سروده می‌شد، هرچند با مسئله ردیف که مختص ما بود، عرب‌ها هم ردیف داشتند ولی عمدتاً فارسی ردیف آورد ولی به هر حال شعر ما شعری بود که این قدر به عربی شباهت داشت که شعرای بزرگ ما گاهی اوقات یک مصرع عربی هم می‌آوردند در کنار شعرشان، یعنی اصلاً طوری آمیخته بود الا یا اَيْهًا الساقی ادرکاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها، که اگر بیگانه‌ای بشنود تصور می‌کند از یک زبان است، موسیقی کلامی ما چنان تطبیق پیدا کرده. تأثیر شعر موسیقایی جدیدی که ما پیدا کردیم با تحولی که زبان پهلوی به زبان دری یعنی جایگزینش را زبان دری، این در مردم چنان اثر گذاشت که نثر ما را هم تحت تأثیر قرار داد بنابراین نثر مسجع پدید آمد و دیگر نثرها هم با اینکه سجع ندارند دلپذیرند وزن و آهنگ کمی دارند و در واقع نوعی نثر موزون‌اند هر چند مثل سجع قافیه نداشته باشند. سجع قافیه ندارد ولی گه‌گاه برای قوی‌تر کردن نثر قوافی خاصی هم اضافه می‌کنند اما نکته این است که زبان نوشتار ما برگفتار ما تأثیر گذاشت تلفظ جدیدی متأثر از عربی پیدا کردم.

بنابراین، در مناطقی از ایران که به عرب‌ها نزدیک‌تر بوده‌اند مثل خوزستان، فارس، کردها، حتی مخارج حروف عربی را هم در صحبت فارسی‌شان ادا می‌کنند. چون در شعر کَشش کلمات بیشتر از نثر است، اعراب آخر شعر را آن‌قدر می‌کشند که مثلاً اِ را می‌خوانند ای، مثلاً سَلِّل مَصَانِيعَ رَكْمٍ نَهِيْمٍ فِي الْفَلَوَاتِي، تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی، این اُ باشد این قدر می‌کشند که بشود او، آ را این قدر می‌کشند که حالت آ پیدا کند، اِ هم همین‌طور. این کَشش‌هایی که خودبه‌خود در موسیقی شعر ایجاب می‌کند به کلمه حالتی می‌دهد که تصور می‌شود اصلاً جزء ذات کلمه بوده است. این کَشش‌ها در نثر هم تأثیر می‌گذارد، آهنگ نثر ما را هم تغییر می‌دهد و نثر هم و خودش شعر نثر توأمان آهنگ محاوره ما را هم عوض می‌کند، تلفظ کلمات و این نکته‌ای است که کمتر به آن توجه شده و دائم می‌گردیم دنبال لغت، ببینیم کدام لغت عربی است، کدام لغت، نه موسیقی زبان هم با ریتم شده. گذشته از این مفاهیم جدیدی که یک زبان از راه کلمات، مجلات، و تعبیراتش وارد می‌کند به مراتب تأثیرگذارتر است. اگر تأثیرات زبان عربی و قرآن نبود شاعرانی نداشتیم که ادعا کنند:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی، من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد

کتاب.

یعنی شأن کلام چنان بالا برود که بتواند ترجمانی از قرآن باشد یا حافظ

نمی‌گوید:

هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ،

این اگر تأثیرات زبانی را می‌خواهیم بررسی کنیم من حالا راستش را بخواهید اصلاً

به عربی کار ندارم، عربی را ملاک قرار دادم برای اینکه بیایم الان تأثیر زبان‌های

خارجی را بررسی کنیم. الان موضوع ما عربی نیست. وقتی که ما اصلاً منظور اول صحبت‌م عرض کردم، گفتم من عربی را به عنوان مثال اینجا می‌گیرم، بحث اصلی ما زبان عربی نیست. وقتی زبان عربی به عنوان مثال می‌تواند دنیای زبان فارسی را دگرگون کند در موسیقی زبان فارسی تصرف کند و تغییر دهد در نتیجه انسان‌های تازه محصول این تحول جدید تاریخ باشد از خودمان بپرسیم که زبان‌هایی که امروزه به سبب کاربردشان در زبان فارسی داریم چه تأثیری در ما می‌گذارند. ما مهم نیست که کلماتی که به کار می‌بریم انگلیسی یا فرانسه است زبانی است. مهم انتقال معانی خاصی متناسب با این زبان‌ها به زبان ما و درما است ما هرگز در طول تاریخ زیبایی را با کلمه وحشتناک وصف نکردیم مثلاً «فلانی» زیبایی وحشتناکی دارد، یا «هوش وحشتناکی دارد» یا «سواد وحشتناکی دارد». در قدیم می‌فقتند حیرت‌آور که خودش بار معنایی داشت. این تغییرات و تحولات در واقع زبان دیگر پدید می‌آورد که زبان حافظ و زبان سعدی و مولانا نیست و ما هرچه به جلو برویم در ادبیات ژورنالیستی اصلاً گاهی تصور می‌شود. کلمات فارسی است ولی زبان فارسی نیست. انگار ترجمه دست و پا شکسته‌ای از متنی خارجی است. خانم صفارزاده کتابی به نام مبانی ترجمه از انتشارات شهید بهشتی دارد که در آن از بزرگترین مترجمان ادبیات خارجی ما ایرادات عجیب و غریب گرفته بود. بعد نکته جالبی که می‌آورند و حرف خیلی‌هاست این است که فقط انتخاب کلمات معادل و گذاشتن آن زبان را زبان دیگری بر نمی‌راند، روح زبان باید به زبان دیگر ترجمه شود. اگر کسی روح زبان مبدأ را می‌خواهد باید زبانش را یاد بگیرد. ولی اگر می‌خواهیم مقصود آن زبان را به بیان خود درک کنیم باید به زبان ما برگردانده بشود.

اگر در ترجمه‌های دوره قاجار دقت کرده باشید، چیزهای جالبی، آنها خیلی رساتر بود مثلاً دو تا خارجی به هم می‌رسیدند احوالپرسی‌هایشان را مثلاً، حال شما مثلاً، مثلاً خوب است انشاءالله، اصلاً آنها انشاءالله نمی‌گویند. ولی می‌خواست بگوید که این درواقع، این نوع برخوردی که اینها دارند با همدیگر می‌کنند معادل یک چنین برخوردی است بین ما، حالا مثلاً این در چه سطحی اتفاق می‌افتد این طور برخورد، آن هم دارد داستان همین را روایت می‌کند. ولی بسیاری از تعبیرات که در فارسی به کار می‌بریم درواقع ترجمه از زبان بیگانه است، مثلاً همین «حال شما چطور است»، ترجمه «How are you» است که در ادبیات صد سال پیش نداشتیم. نمی‌خواهم بگویم با آن بچنگیم ولی متوجه آن باشیم. یا جمله «چرا که نه» دررست ترجمه انگلیسی «why not?» است اگر به نوشتار کهن اعم از داستان یا خاطره و ... مراجعه کنید متوجه می‌شوید کلمات فارسی است ولی کاربرد آن غیر از کاربرد امروز ماست و بالعکس در فارسی که صحبت می‌کنیم جایگاه کلمات آن نیست. نمی‌گویم حرف‌های پیشینیان را تکرار کنیم ولی گاهی سیر تحول زبان است بنا بر مقتضیاتش گاهی متأثر از جریانی بیگانه زبان تحقیر می‌شود.

اگر تحت تأثیر جریانی بیگانه قرار بگیرد به کجا می‌رسد؟

آیا روح و دنیای آن زبان بیگانه با زبان ما یکی است. اگر نیست کدام می‌تواند دیگری غلبه کند یا از ترکیب آنها دنیای دیگری متولد می‌شود. اینها نکاتی است که در مباحث زبان و فرهنگ مطرح است و قصد من جلب توجه شما نسبت به این مسائل است. که امید است پژوهشگاه با دعوت از اساتیدی مثل دکتر داوری یا دکتر عربان و کسانی که به این مسائل پرداخته‌اند زبان و فرهنگ را از این دیدگاه‌ها بررسی کنند. حالا می‌تواند محمل یک بار وضعیت موجود امروز ما باشد که خوب

امروز چون ما در حال حرکت هستیم مثل ماشینی که می‌خواهد موقعیت خودش را تعیین کند. باز باید کمی به قول معروف برود روی حساب احتمالات. اما نه راجع به آن چیزی که گذشته، می‌توان تأثیر زبان فارسی در عربی، عربی در فارسی، که با اهمیت است.

با وجود چیزهایی که پانترکیسم‌ها می‌گویند که همه ترک‌ها یک جورند، وقتی در مؤسسه فرهنگی اگو در ترکیه بودم می‌خواستیم نشریه ترکی دریاوریم سفیر آذربایجان گفت ترکی ما، سفیر ترکیه گفت ترکی ما، ازبک‌ها و ترکمن‌ها گفتند ترکی ما، گفتیم آقا حالا کدام ترکی را محور قرار بدهیم. من فکر می‌کنم یعنی اصلاً حالا سفیر آذربایجان چون خوب فارسی هم صحبت می‌کرد ایشان چیز جالبی گفت، گفت آقا ببینید ترک‌های شما فارسی حرف می‌زنند به ترکی. ما روسی حرف می‌زنیم به ترکی، آن‌ها اروپایی حرف می‌زنند به ترکی و این است که اصلاً زبان همدیگر را خوب نمی‌فهمند، من فکر کردم مثلاً تلفظ‌ها و لهجه‌ها مقداری فرق می‌کند ایشان، گفت لهجه جای خود دارد ولی این‌ها فارسی حرف می‌زنند یعنی تعبیرات زبان فارسی را به ترکی ترجمه می‌کنند به ترکی در واقع وقتی صحبت می‌کنند در دامن ادبیات فارسی هستند. آن‌ها هم همین طور. بعد آن طرف گفتند ما روسی را داریم ترجمه می‌کنیم. بنابراین مردم ما، صحبت روزمره را می‌فهمند ولی از مقاله سر در نمی‌آورند. کردی هم گفتم بله، کردهای ترکیه با کردهای عراق، ایران، خراسان متفاوت‌اند. از این رو، آن چه می‌خواهم بگویم ظاهر زبان حفظ شده، دستور زبان ترکی سر جایش است، دستور زبان عربی همین‌طور عرب‌ها فقط به برکت قرآن نوعی وحدت اجباری دارند. من یک فلسطینی با من صحبت می‌کرد در آلمان، گفت که شما عربی بلد هستید. گفتم که عربی فصیح را

بلد هستم. گفت خوش به حالتان حتماً قرآن را می‌خوانید می‌فهمید. گفتم خب بله. گفت ما نمی‌فهمیم. گفت قرآن را بخوان ان‌الله تواب رحیم را خواندم، که برای ما خیلی ساده است چرا زبان ترکی آذری ما با ترکی آذربایجان و ترکیه یا ترکمن‌ها و ... تفاوت کرده در حدی که جملات روزمره ساده و متون یکدیگر را نمی‌فهمند. اگر بستر سیر فرهنگی ما در بستری ترجمه‌های تحت‌اللفظی زبان‌های اروپایی باشد، ما شاکله زبانی‌مان، در بیست سی سال آینده طوری می‌شود که اگر مقاله امروز را جوان‌های ما نمی‌توانند بخوانند و بفهمند، اگر این را کمال می‌دانیم بسم‌الله اگر خطر می‌دانیم باز هم بسم‌الله، اگر نه تهدید را تبدیل کنیم به فرصت، درباره فرصت‌ها هم فکر جدی کنیم، این‌ها مسائلی است که در آینده باعث می‌شود ما حتی جمله‌ای مثل «بیردن چایی آق» را هم نفهمیم مشکل پیدا کنیم. شاید یکی از دلایل مهمی که روشنفکران ما هیچ‌گاه پایگاه توده‌ای پیدا نکردند، برخلاف روحانیت، این بود که زبان روشنفکر حتی وقتی مسائل ساده‌ای را هم مطرح می‌کند که از همین کلمات ساده است، نه اسمی در آن است؛ نه ایسمی، نه اصطلاحی، زبانش به رسای زبان روحانیت، که در دهات و کوره دهات و شهر و پایین شهر و بالا شهر و اینها با مردم از عزا و عروسی و تولدشان مشارکت دارد و تأثیرگذار است. بنابراین ساده‌ترین چیزها را هم اگر طوری که معنی آن را بگویید مردم نفهمند آن را درک نمی‌کنند. اما روحانی هم همان کلمات را به کار می‌برد ولی زبان‌گیری دارد حالا صرف‌نظر از مسائل اعتقادی، تاریخی. خود زبان و بیان می‌تواند هم موجب گسیختگی‌های اجتماعی و هم وحدت بشود و قطعاً بازتاب‌های و آثار فرهنگی و سیاسی دارد و این‌ها نکاتی است که باید به آن‌ها توجه کرد. این است که صاحب‌نظران و متخصصان وجوه مختلف مسائل زبانی را

مطح نظر قرار دهند و در نهایت به یک جمع‌بندی کاملی در همه زمینه‌ها برسیم که با زبان نیاکانمان با زبان‌هایی که ناگزیری از ارتباط با آن‌ها داریم چگونه برخورد کنیم در یک جمله چگونه همه این تحولات را در مسیر دلخواه تبدیل به فرصت‌های مطلوب بکنیم.

آقای دکتر سُرایش یا سَرایش؟

سُرایش. بله سُرایش از همان سرود می‌آید. در فارسی تلفظ فعلی، این سرود که در واقع گفتاری اهورایی است. مثلاً هرزه‌درایی از آن دوران باقی مانده. یا دری وری که ادبی نیست و هرزه‌درایی به جای آن داریم. همین‌طور غزل‌سرایی یا غزل‌سُرایی اما بعضی‌ها هم بی‌موالات گفته‌اند یا واه‌سرایی که البته یاوه را کسی نمی‌سراید یاوه‌درایی این ویژگی‌ها را داشتیم که متأسفانه در حال ضعیف شدن است.

نکته اصلی این است که رسمی ما، که با آن اشعار حافظ و سعدی و مولوی را می‌خوانیم، در هیچ یک از لهجه‌های ایران نبوده، از کجا آمده

زبان رسمی ایران، که با آن رودکی می‌خوانیم مثلاً این شعر رودکی را:

هیچ شادی نیست اندر این جهان خوش‌تر از دیدار روی دوستان

جالب است رودکی اهل بخارا است ولی وقتی شما آنجا شعر رودکی را می‌خوانید به شما می‌گویند حق شعر رودکی را با این طرز بیاتان ادا کردید، خودشان که می‌خوانند طوری کلمات را تلفظ می‌کنند که مشخص نیست شعر می‌خوانند یا نثر شبیه افغان‌ها خیلی هم غلیظ‌تر. اگر رودکی قرار بود با این بیان شعر بگوید اصلاً نمی‌گفت، نه وزن داشت، نه قافیه سبک خاصی از بیان بود.

اتفاقاً در بحثی با آقای دکتر عریان دو هفته پیش، ایشان نظری داد که برای من جالب بود ولی هم توجیه منطقی اش مشکل است هم مستند تاریخی اش، ایشان گفت زبان رسمی امروز ما در هیچ یک از لهجه‌های ما نیست. به هر حال ایران بزرگ را در نظر بگیرید کجا این طوری که الان من دارم صحبت می‌کنم به عنوان لهجه دارند که بگوییم این لهجه هویت پیدا کرده. این زبان از کجا آمده. البته یک بار تلویزیون داشت آشتیان را نشان می‌داد، می‌گفت در آشتیان مردم به‌گونه‌ای صحبت می‌کنند که انگار کتاب می‌خوانند. خیلی رسمی صحبت می‌کنند. نمی‌دانم حالا تا چقدر درست بود و آیا این‌ها که صحبت کرده بود آدم‌های باسوادی بودند، نبودند، ادبی است یا لهجه، اصلاً این لهجه‌شان بود یا داشتند این طوری صحبت می‌کردند. حالا گیرم بوده، می‌شود تصور کرد یک روستایی در لهجه‌اش به یک لهجه کل ایران اصلاً خیلی منطقی پذیرفتنی نیست.

سؤال است که این چطور است ما وقتی رودکی را می‌خوانیم اینها می‌گویند حق رودکی را با این طرز خواندگان ادا کردید. در سفری به تاجیکستان جلسه‌ی مذاکره‌ای خانم جوانی بیست و پنج شش ساله‌ای، هم آمد. من که فراموش کرده بودم زبانمان یکسان است تصور می‌کردم ایشان مترجم است. در انتهای جلسه که دیدم ایشان چیزی نگفت متوجه اشتباهم شدم پرسیدم این خانم برای چه آمده بود؟ گفتند ایشان خواهرزاده‌ی رئیس بودند دانشجوی سال آخر دانشگاه، خواهش کرده اگر هیئت ایرانی اجازه می‌دهند یک ساعت در این جلسه فقط صحبت کردن این‌ها را بشنوم و لذت ببرم. صدا و سیمای آنجا هم فیلم‌های خارجی را با دوبله‌های ایران پخش می‌کنند و خیلی تمایل دارند تلفظ‌هایشان شبیه ما باشد که البته بعضی جاها تلفظ‌های آن‌ها درست است.

مثلاً پروانه، در اصل پروانه است چون پروانه پهلوی پروانکه به اصطلاح اوستایی بگوئیم مثلاً بعد این شد پروانه. خیلی از روستایی ها می گویند مثلاً دیوانه که درست است می خواهند در دوبله هایشان، که می خواهند شبیه ما باشد، چیز در برهمی می شود. حالا مقصود من این است این زبان را آقای دکتر عریان معتقد بود این زبانی است که همه شعرا صاحب قلمان توافق کرده بودند به این زبان صحبت کنند. این ها به هر لهجه ای که داشتند متون را و زبان رسمی این بود. خب از کجا آمده بود که این بود.

زبان گفتگو هرگز مکتوب نمی شد و چون ما به محاورات آن ها دسترسی نداریم پس تصور می کنیم که این چیز عجیبی است.
نه این ترجمه است.

چون از محاوره عدله ای نداریم استدلالتان می تواند درست نباشد.

خب بالاخره بیانات علی المدعی.

نه خب مدعی این است که ترجمه داریم.

درست است من منکر این نیستم ولی شما باید آن طرف قضیه را هم ثابت

کنید که در زبان گفتار ما این عبارات به این شکل به کار برده نمی شود.

این را که نمی شود ثابت کرد چون چیزی که از آن اثری نداریم که درباره آن

بحث کنیم. ما درباره آنچه هست باید صحبت کنیم. چیزی که نیست یعنی به هر

دلیلی در اختیار ما نیست مگر اینکه مثلاً در لهجه لری می گویند عروس آمد بعد

من وحشت کردم.

مثلاً ما یک کسی که خیلی کار خوبی می کند می گوئیم پدرسوخته را دیدی

عجب کاری کرد.

خب ببینید ما حکم‌نامه را داریم، ادبیات عامیانه را تا حدی از دنیای مشروطه به این طرف داریم، مرحوم دهخدا و جمال‌زاده و دیگرانی که براساس کلام عامیانه نوشتند را داریم، در هیچ کجا هم این‌ها دیده نمی‌شود.

آقای دکتر من اصلاً بحثم چیز دیگری است اگر دوستان اجازه بدهند. من اولاً که رویکرد شما را متوجه نشدم. ببینید وقتی شما می‌گویید در ترجمه ممکن نیست روح کلمه منتقل شود معنایش چیست؟

می‌گویم ترجمه خوب ترجمه‌ای است که صرفاً معادل همان الفاظ را کنار هم بچیند بلکه سعی کند معنا را منتقل کند.

سعی چقدر قرین موفقیت خواهد بود! قاعدتاً کاملاً موفق نخواهد بود به دلیل اینکه زبان مادری‌مان نیست به آن احاطه نداریم. بنابراین، در ترجمه همیشه با این مشکل روبه‌روایم. به همین دلیل می‌گفتند قرآن هم ترجمه نشود، اولین ترجمه‌های قرآن برای چند صد سال من نمی‌دانم دقیقاً برای ۱۴۰۰ سال پیش است. از زمان قرن دوم بود.

حالا بعضی‌ها از قرن دوم بود. برخی می‌گفتند چون زبان منتقل نمی‌شود جلوی ترجمه را بگیریم و ما در دین خودمان دچار یک مشکلات جدی می‌شویم و آن این معنایش این است که عرب‌ها این را بهتر می‌فهمند، با قرآن ارتباط بهتری برقرار می‌کنند و بنابراین زبان‌های دیگر این را حتی علما و مراجع‌شان این را باز نمی‌فهمند چون با روح زبان باید خیلی تلاش کنند. ولی آن کسی که در عربستان زندگی می‌کند و زبان مادری‌اش زبان عربی است این را به راحتی می‌فهمد. این نتیجه قطعی این داستان خواهد بود. حالا من نتیجه‌گیری ام هم ممکن است غلط باشد. یعنی بحث من در یک جمله این خواهد بود که اگر ما تن به همین ترجمه‌ها

بدهیم یعنی وقتی که یک غذایی را شما می‌خورید، معده شما باید قوی باشد، هاضمه شما معنای درست را در بیاورد. شما عرف را اینجا نادیده می‌گیرید. مثلاً اگر ما امروز می‌گوییم وحشتناک زیباست یعنی خیلی زیباست. شما نباید فشار بیاورید که من حتماً از قاعله و از آن ریتم و از آن کلمات استفاده می‌کنم.

چرا اینها هجایی بوده، هشت هجایی هم بوده و خدمت شما عرض کنم که متتهی قافیه نداشته و وزن هم به این معنا که ما از آن صحبت می‌کنیم در شعر فارسی وزنی که برای ما شناخته شده است....

می‌گویم چون ما از پیشوندها و پسوندها استفاده کامل نکردیم به دلیل غلبه قالب‌های مخصوصاً ابواب ثلاثه مزید به همین جهت زبان فارسی به مرور از بین رفته، به تحلیل رفته.

نه. ببینید ابن سینا یک بحث مهمی راجع به شعر دارد بعد می‌گوید که تبایع خیلی جالب است، خب هزار سال پیش است دیگر، می‌گوید با آمدن شعر عربی و سرودن اشعار در اوزان عروضی تبایع طوری تغییر کرده، این را فکر می‌کنم که شفیع کتکنی در کتاب موسیقی شعرش آوردن آن قسمت نظر ابن‌سینا، به نظرم می‌آید آنجا خواندم. می‌گوید تبایع طوری تغییر کرده که مردم امروز اشعار دوره خسروانی را موزون نمی‌دانند. نه اینکه آن نبوده، مردم موزون، ببینید نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم این است. اصلاً من راجع به ترجمه و اینها به قول علما طرداً للباب اشاره کردم، من موضوعم اصلاً ترجمه نبود. من می‌خواهم بگویم یعنی زبان بدون اینکه اهل زبان متوجه بشوند یک تغییرات ژرفی پدید می‌آورد که این تغییرات حالا صحبت خوب و بدی آن نیست، ممکن است همه آن خوب باشد، ممکن است همه آن بد باشد، بعضی از آنها خوب باشد، به آنها کار ندارم، این

اتفاقی که می‌افتد تغییراتی پدید می‌آورد که اصلاً دیدگاه‌های معنایی و زیباشناسانه و در واقع می‌شود گفت عمومی را تغییرات به اصطلاح متحول می‌کند. ابن‌سینا می‌گوید که مردم، حالا هزار سال پیش که خیلی کمتر اتفاق افتاده بود، می‌گوید مردم ما الان به دلیل غلبه اشعاری که در خب دیگر دوره ابن‌سینا، فردوسی هم ما داشتیم، شعرا فرخی، شعرای بزرگی که بودند، می‌گوید طوری شده که مردم شعرهای دوره خسروانی را دیگر موزون نمی‌دانند. یعنی می‌گویند وزن یعنی این. چون آنها مثل این نیستند پس بی‌وزن هستند. بعد خودش می‌گوید، می‌گوید در حالی که آنها وزنی داشتند و معلوم می‌شود آن دوره هم شعر بوده نه اینکه مردم شعرهای قدیمی می‌گفتند چون زبان که یک‌دفعه که از بین نرفت و قسمت قسمت بود. منتهی مردم دیگر به عنوان شعر تلقی نمی‌کردند در مقابل شعرای جدیدی که ظهور می‌کردند مثل فردوسی و دیگران و اینها این رنگ باخت. کما اینکه ما امروز مثلاً یک چیزهایی را در مثلاً مسائل حالا زیباشناسی خصوصی مان و اینها دیگر زیبایی تلقی نمی‌کنیم یک چیزهای دیگر را، ظاهراً منتقل می‌کنیم. من یک چیز عجیبی بگویم از خواهرها، شرمنده‌ام نشستند اینجا حالا شاید بی‌ادبی به حساب بیاید. در تاجیکستان آنجا حالا عجیب است با اینکه آنها هم مثل اینکه کنج بودند با اینکه زیر سلطه روس‌ها بودند یک چیزهایی در آنها ایرانی‌تر مانده تا ما، دست نخورده‌تر مانده، مثلاً من چایی آوردند در پیاله بود، گفتم که شما در استکان نمی‌خورید. گفتند استکان روسی است. بعد به من با تعجب رو کرد، گفت مگر شما در استکان می‌خورید. ما دیدیم چه کار بکنیم دیگر حالا این دیپلماسی هم دروغ گفتن یاد آدم داده، گفتم ما در فنجان می‌خوریم. حالا نه استکان بود، نه پیاله. به هر حال مقصودم این است که اینها من تاجیک‌های زیادی می‌دیدم که شبیه

روس‌ها بودند، ولی آقایانشان، من خانم‌هایی که می‌آمدند می‌رفتند و در خیابان می‌دیدیم من ندیدم تاجیکی شبیه روس‌ها، به اینها گفتم من آقایان زیادی می‌بینم که تاجیک هستند شبیه روس‌ها ولی خانم‌ها من هرچه می‌بینم. گفتند نه خانم‌های ما، اولاً آنجا تمام اصول زیبایی‌شناسی قدیم ما هست. گفتند خانم‌های ما می‌دانند که آقایان خوششان نمی‌آید موی زرد، حالا ما می‌گوییم طلایی، آنها می‌گویند زرد، همه خضاب می‌کنند مشکی می‌کنند. آنها ابروهایشان را باید به هم پیوسته باشد، آنهایی که پیوسته است که خیلی دیگر در واقع ابروهایشان در بورس است، آنهایی که نیستند با مداد برمی‌دارند وصل می‌کنند به هم که ابرو پیوسته در شعر ما. در حالی که در ایران مثلاً کسی اینها اصلاً نیست. یا لباس‌ها عموماً لباس‌های محلی است. شما دیدید دیگر، من رفته بودم آن موقع که من رفتم شوروی برقرار بود، سال ۶۷ بود اگر اشتباه نکنم. سال ۶۷ بود بیست و یکسال پیش، رفتم آنجا، البته من نبودم یک هیئت بین‌المللی بودند هزار و چهارصدمین سال را، یک سخنرانی هم من آنجا داشتم متنش را فرستاد بودیم دعوت کردند. بعد همه باید می‌رفتیم مسکو. آمریکایی، انگلیسی، همه جور آدم آمده بودند خیلی هم بزرگ جشن گرفته بودند. گورباچف هم یک سال بود آمده بود، وقتی پیاده شدیم دیدیم در فرودگاه به جای این گروه موزیکی که می‌آید و اینها، اینها با سورنا عرض شود که طبل و دهل و تمام سازهای محلی با اینها آمدند به استقبال ما. بعد یک خانمی آمد جلو یک سینی دستش بود، یک منقلی در آن بود اسفند دود کرده بود، ما مهمان حزب کمونیست تاجیکستان بودیم. یکی دیگر آمد یک سینی بزرگی روی سرش گرفته بود نان‌های تکه شده و یک نمکدانی که به صورت پیاله‌ای بود باید می‌زدیم در این می‌خوردیم، من فهمیدم این یک مراسمی بوده، ما الان اینجا چایی هم خوردیم

می‌گوییم نان و نمک همدیگر را خوردیم مقصود این است. آنها نه اصلاً نان و نمک بود. بعد یک آقایی آمد با یک قبای بلندی و شالی بسته بود و عرق‌چینی سرش و محاسنی هم داشت من فکر کردم مُلای شهر است حالا آمده، تبریک گفت و یک تاجیکی هم گشتند من را پیدا کردند بعد ایستادند برای ما توضیحاتی دادند. گفتیم که این آقا مُلاست. خندید و گفت این رئیس حزب کمونیست است. گفتیم که خوب چرا این قیافه را دارد. گفت مگر کسی، این را می‌خواهم بگویم، گفت مگر کسی کمونیست شد لباس آبا و اجدادش را باید دور بیندازد. گفتیم این را بیا به داخل ایران بگو که کمونیست که هیچی، کنکور قبول بشویم همه چیز را انداختیم هوا رفته. این است که خوب خیلی، حالا من آنچه که در آن ماندم این است ببینید چرا این لباس را می‌پوشد. این را زیبا می‌داند، چرا آن خانم یا آقایان مثلاً آن طوری می‌پسندند، آن را زیبا می‌دانند. ما دین زیبایی‌شناسانه، بچه هم الان تلویزیون می‌گردد ببینید چه هنرپیشه‌ای را پیدا کند چشمش آبی باشد بیاورد به اصطلاح گوینده یا مجری که مردم خوششان بیاید، می‌گردد، ما همه اینجا امتحان بدهیم هیچ کدامان قبول نمی‌شویم یا لنز بگذارد. عرب‌ها همین طور شدند، عرب‌ها هم شما شبکه الجزیره و العربیه و اینها را بگیرید می‌گردند این طرف و آن طرف که ببینید این تغییر کرده، آن وقت برای بچه‌ات عروسک بخواهی بگیرد باید مویش بلوند باشد، چشمش آبی باشد اگر مشکلی بگیرید پرتش می‌کند آن طرف. حتی در بچه اثر کرده. من آنچه که می‌خواستم عرض کنم در واقع مسائل، یعنی بررسی میزان تأثیراتی است که می‌تواند این ارتباطات ناگزیر باقی بگذارد. این را بررسی کنید و آنجاهایی که فقط بفهمیم چه است. وقتی متوجه بشویم، خودآگاهی پیدا کنیم حالا موضع می‌گیریم، می‌خواهد موضع مثبت باشد، می‌خواهد منفی

باشد، استقبال کنیم، پیشگیری کنیم، یعنی هر طور می‌خواهیم، ما الان مسئله‌ای که ما داریم اصلاً متوجه نکات نیستیم. چرا باید یک تاجیک غذای هیچ مهمانی دولتی و خصوصی ما نرفتیم که شکلات جلوی ما بگذارند، هیچ کجا. هر جا رفتیم کشمش و انجیر خشک و خشکبار و اینها گذاشتند جلوی ما، مخصوصاً نوزهای خوبی دارند، خیلی درشت است و هسته ندارد، خودشان می‌گویند نوز بی‌استخوان، به قول خودشان نوز بی‌استخوان دادند به ما و چیزهای دیگر. ما اگر باشیم یا مثلاً غذاهایی که می‌دادند عموماً سستی، ما ضیافت‌هایی که سفارتمان می‌داد حالا خوشبختانه ما این چلوکبابمان را چند تا غذاهایمان جنبه فاخری دارد ولی خب مثلاً ما بارها گفتیم که آقا نوشابه دوغ ایران را معرفی کنیم. آقا دوغ چه است، کوکاکولا، حتی زمانی شد که فاجعه این چیز، قضیه رخ داد، سپتامبر و اینها، برج‌های دوقلو را زدند، بعد از اینکه کشف شد که خود آمریکا در کار مثل اینکه بوده و در اروپا زمزمه‌ای پیچید و اول گفتند که نه هواپیما گم شده، بعد گفتند که چهار تا بوده، بعد گفتند دو تا بوده، بعد یک اتفاقی، یک کامیون مواد منفجره زیر پل پیدا شده، بعد دیگر همه مسکوت ماند و ماند این دو تا یک شک‌هایی آنجا برانگیخت به خصوص حمله‌ای که به افغانستان کرد خیلی افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داد. آلمانی‌ها من آلمان بودم کوکاکولا را و مگدوناند را تحریم کردند. عجیب بود هیچ رستورانی کوکاکولا سرو نمی‌کرد، از ترسش که مثلاً نکند مردم بزنند بشکنند یا هتل‌ها نداشتند. آن وقت سفارت ما مهمانی می‌داد کوکاکولا، فطاری دادیم برای هر کسی نوشابه کوکاکولا، سنی‌ها به ما گفتند بابا شما پیش آهنگ مبارزه با این، چه شد که حالا از این طرف گرفتید قضیه را. من آمدم با آقای ولایتی اینجا گفتم چون وزیر خارجه نبود، مشاور رهبری بود، گفتم آقا این

زشت است این طوری ما به هر حال ما پیش‌آهنگ بودیم، یک فتوایی بگیرید. بعد ایشان درآمد به من گفت که شما اگر دوست ندارید دوغ بخورید و خب مسئله حل شد مثل اینکه مثلاً، بعد هم در یک گروهی شان آمدند ایران اینجا دوغ را اینجا کشف کردند. به ما می‌گفتند، جدی‌ها می‌گفتند شما این را دارید و نوشابه می‌خورید. اصلاً خیلی برایشان عجیب بود. آن وقت آنجا مثلاً ما این می‌توانست حتی برای ما بازار درست بکند. خب ببینید این، حالا چرا ذائقه حضرات دوغ را بر نمی‌دارد، نوشابه و اینها را بر می‌دارد. همین جا شما تهران رستوران‌های ما اینجا اکو که بودم گاهی اوقات افراد جدیدی که می‌آمدند یک ضیافتی سفرا می‌دادند در این هتل‌های، رستوران‌های اطراف تهران، هر جا می‌رفتیم مثلاً می‌گفتند آقا نوشابه چه بیاوریم. مسئول ما یواشی می‌گفت دوغ دارید. دوغ متأسفم، لبخند جواب می‌داد. دوغ می‌خواهید برو پایین شهر. مثلاً فکر می‌کردند ننگ است اگر دوغ بیاورند. خب علت هم دارد چون ایرانی‌ها که می‌آیند آنجا سفارش نمی‌دهند به ندرت کسی پیدا می‌شود که سفارش دوغ بکند.

آقای دکتر اگر برگردیم به این توضیح وقت هم کم است من فکر می‌کنم اگر بحثی را می‌طلبد که مثل اینکه آقای دکتر فرمودند خب کاملاً من هم به این قضیه یک نگاهی دارم، شما نگاهتان به قضیه هم ساختاری بود هم فرهنگی، تأثیر فرهنگی و ساختاری.

من فقط یک نکته‌ای عرض کنم ببینید این نکاتی که مورد بحث قرار گرفت در دو شاخه قابل در واقع تعقیب است یکی مسائل مربوط به خود زبان بود، یعنی مباحث زبانی را مطرح کنیم، یکی مباحث فرهنگی یعنی زبان را در، همان طور که من در مقدمه صحبت‌م عرض کردم اگر عین تفکر تلقی بکنیم و در واقع تفکر

ملفوض می شود زبان، و اگر این گونه تلقی بکنیم خب ما در واقع داشتیم به یک جهتی هم اشاره می کردیم، تحولات فکری را می خواستیم مدنظر قرار بدهیم. صحبت از زبان عربی و فارسی هم کردیم به این معنا نبود که زبان فارسی مثلاً لنگ می زد عربی آمد به کمک آن. نه می خواستیم بگوییم به هر حال عربی در فارسی اثر گذاشت و تأثیر زبان عربی پیدایش یک شاهکارهایی شد که خب جنبه جهانی پیدا کردند، بدون اینکه آدم بخواهد منکر عظمت اوستا بشود. ولی جنبه جهانی ما نداشتیم چیزی که یادگار دوره قبل از اسلام باشد مثلاً بخواهد با ایلید هومر و اینها بخواهد مثلاً مطابقت بکند، برابری کند. شاهنامه فردوسی را می گذارند کنار ایلید ولی مثلاً، یا فرض بفرمایید که اینها. بنابراین می خواستیم بگوییم من بیشتر به جای اینکه پردازم به مسئله زبانی اش که حالا البته به موسیقی زبان هم اشاره کردم ولی این نکته را می خواستم عرض بکنم که تأثیری که زبان بر فرهنگ یعنی در واقع عالم جدیدی که با خودش می آورد و تحت تأثیر قرار می دهد کسانی که متأثر می شوند از این زبان، آن نقش اصلی را ایفا می کند. یعنی اگر شما چرا راه دور بروید، این عالم زبان عربی خب به جاهای دیگری هم رفت ضرورتاً تحولات زبان فارسی را و ادبیات فارسی را که ما شاهد آن هستیم این درخشش را ایجاد نکرد. پس ما خودمان یک قابلیت غنی چیز داشتیم که تبدیل شده، حالا چرا راه دورتر برویم از زبان بیایم بیرون، خود اسلام همه جا رفت، چطور شد عمده علمای اسلامی در معقول و بقول از ایلام برخاستند. شما علمای اسلام را ردیف بکنید آنهایی که علمای دینی به حساب می آیند، فیلسوف به حساب می آیند، عارف به حساب می آیند، ببینید چقدر ایرانی هستند، چقدر غیر ایرانی. خب این نشان دهنده در واقع آن ریشه ای است که در ایران عمقی داشته که هرگز در جای دیگر

به این عمق نبوده و این قابلیت را به ما داده که با آشنایی با عالم جدید بتوانیم یک چیزی را ارائه بدهیم که خود آنهایی که آورنده این بودند، این را نداشتند. امام حسین را آنها می‌کشند، ایرانی‌ها می‌روند انتقام امام حسین را از قاتلانش می‌گیرند. حالا انشاءالله این مخترع‌های چیز بیاید بیرون مخترع‌های میرباقری، حالا نمی‌دانم چقدر، حتماً مستند است انشاءالله. همان سالی که امام حسین شهید شده در سیستان تاریخ سیستان می‌گوید، می‌گوید سال شصت و یک خبر رسید که حسین علی را کشتند و مردم برآشفته‌اند. مدینه برنیاشفته، ایرانیان تازه مسلمان شده، هرگز حاضر نشدند بر علی بن ابیطالب علیه‌السلام نفرین بگویند براساس خواسته‌ها حاضرند پول بدهند...

حاضر شدند یکی یک سکه طلا بدهند به عنوان جریمه و ده برابر هم شد، زندگی‌شان را فروختند دادند که لعن حضرت علی نکنند. خب اینها یعنی چه. این چه تأثیری است. حالا سیستان اگر شما عراق را در نظر بگیرید یا شام را در نظر بگیرید دورترین نقطه ایران است به آنجا. این یعنی چه، اسمش چه است اصلاً. من حالا این را بحث اسلام را ندارم، چون به هر حال مباحث اسلامی اول در آن هم هر اختلافی باشد اختلافات مدرسه‌ای است. هیچ اهمیت هم ندارد، کسی اینها را مثبت می‌گوید یا منفی می‌گوید، به هر حال یک اتفاقی است که افتاده. من می‌خواهم این را بهانه کنم بگویم که به همین گونه که ما داریم مثلاً آمیزش زبان عربی و فارسی و تحولات فرهنگی و فرهنگی به معنی جامعی که به اصطلاح در برداشت را این را می‌توانیم آیا از آن یک مدلی درست بکنیم که بر همین اساس بتوانیم تأثیر زبان فارسی بر ترکی، ترکی بر فارسی، می‌گوییم به هر حال خیلی واژه مغولی حتی داریم. یونانی که آمدند بر ایران، آن همه حاکم بودند هشتاد سال حاکم

مستقیم بودند در دوره نزدیک پانصد ساله اشکانیان که یونانی‌ها تا اواسطش که زبانشان و همه چیز خب زبان دیوانی بود و سکه همه به یونانی نوشته می‌شد، کتیبه‌های یونانی بود. خب اینها را بررسی بکنیم و حالا در دوره خودمان، آنها که گذشته، آنها فقط به ما یک مدلی به دست می‌دهد، یک روشی را متدی را ما می‌توانیم پیدا بکنیم که بتوانیم با آن وضع امروزمان و فکر آینده‌مان باشیم. من تمام نتیجه‌گیری‌ام می‌خواست این باشد. یک جلب توجهی برای این قضیه باشد حالا می‌خواهد مثلاً یونانی‌ها از ما تأثیر گرفته باشند یا ما روی آنها اثر گذاشته باشیم. او حالا هر طرفش باشد یا دو طرف باشد مسئله‌ای است تاریخی ما فووش یک نظر تازه‌ای دادیم. اما آن چیزی که ما الان می‌خواهیم در واقع بدانیم این است که با یک بررسی درستی از گذشته همان طور که عرض کردم یک متدی پیدا کنیم و یک مدل‌هایی را در برابر خودمان داشته باشیم، ببینیم تحولی که الان دارد اتفاق می‌افتد آیا از نوع مدلی است که یونانی‌ها آمدند روی ما اثر گذاشتند، یا از نوع مدلی است که عرب‌ها روی ما اثر گذاشتند، یا از نوع مدلی است که ترک‌ها روی ما تأثیر گذاشتند، چون بعضی آمدند از ما اثر گرفتند به جای اینکه اثر بگذارند. یعنی در واقع حذف شدند مثل خود مغول‌ها، اصلاً ایرانی شدند. به هر حال این را قابل بررسی است. خب ما الان هم حالا این هم می‌گوییم عرضم را تمام می‌کنم، عرض کنم که فقط این را عرض کنم ببینید الان هم که من دارم می‌گویم به معنی ناامیدی نیست، به معنی شناخت دقیق از آن است. ببینید وقتی مولوی ما می‌تواند آن ولوله را در آمریکا به راه بیندازد. با همین ترجمه‌های محدودی که می‌شود. وقتی حالا در عالم ایرانی آن، وقتی خیام در آن دوره آن چیز را پیدا کرد یا فرض بفرمایید سعدی آن جلوه را پیدا می‌کند که شعرش می‌رود سردر سازمان ملل می‌نشیند، ما می‌توانیم

تأثیرگذار باشیم، یعنی این نیست که یک طرفه باشد، منتهی فقط و فقط شرط آن شناخت دقیق این جریانی است که هم در به قول اهل فلسفه هم مکانیزمش را بشناسیم، هم دینامیزم این طرف و آن طرف را. طبیعی است که در یک تعامل قرار بگیریم، یک چیزهایی را می‌گیریم یک چیزهایی را از دست می‌دهیم، آنها متقابل همین طور. وقتی ندانیم ما تابعیم و مطیع برای هر امری که اتفاق می‌افتد و بعد هم نمی‌دانیم داریم کجا می‌رویم و از این جهت من امیدوارم انشاءالله بحث‌های اینجا بحث‌هایی باشد که خود من یکی از اولین استفاده‌کننده‌های آن باشم و بتوانیم بهره ببریم.

بحث نشانه‌شناسی است، بحث معناست.

ببینید این نظریه بازی‌های زبانی وینکنشتاین اساس کارش همین است. اینها اصلاً بحثشان بحث زبان است. از اول هم گفتند انسان موجود ناطق است یک موجود ناطق نطقی هم اصلاً شما در زبان متولد می‌شوید. چیزی به جز زبان نیست. بنابراین وقتی صحبت از زبان می‌کنیم فرهنگ از زبان متولد می‌شود. بنابراین این بحث این طوری ما را

ببینید در واقع همان بحث‌هایی است که اتفاقاً ما حلش کردیم یعنی در فرهنگ خودمان، این کثرت در عین وحدت است، وحدت در عین کثرت.

کلورولیزم یک مبانی دیگری دارد، یک مباحث دیگری دارد، یک نتایج دیگری دارد اساساً، خب تکثر اصلاً اساساً متفاوت است به نظر حقیر. حالا نمی‌دانم آقای دکتر شما نظرتان چه است.

من می‌گویم شما مثل اینکه بگویید آقا، شما بگویید جمهوری اسلامی دموکراسی هست یا نه بالاخره. من می‌گویم نیست. من می‌گویم جمهوری اسلامی

یک چیز دیگر است حالا درست است ممکن است آنجا پارلمان دارند ما هم پارلمان داریم، آنجا هم نمی‌دانم نماینده دارند، ما نماینده، چه ربطی دارند به همدیگر. شما نمی‌توانید بگویید که کلورولیزم همان تکرر است، اصلاً این طوری نیست. کلورولیزم یک مبانی دارد بعد شما می‌گویید طرف چه گفته، چرا این حرف را زده، از این چه نتیجه‌ای دارد می‌گیرد. اگر این طوری بود که امام می‌گفت آقا جان یک دموکراتیک اسلامی، نمی‌گفت جمهوری اسلامی. بله من بحشم اینهاست. بحث من اینهاست. الان می‌خواهم بگویم وقتی شما می‌گویید فرمول کلورولیزم غیر از تکرر است. حتماً غیر از تکرر است. همان طور که وقتی می‌گوییم جمهوری اسلامی غیر از دموکراسی غربی است.

من می‌گویم شما پز مولانا را نمی‌توانید بدهید، مبانی‌اش را قبول نداشته باشید. مولانا پذیری مولانا یک پکیج است، خوب به همین جهت است وقتی بزرگداشت برایش می‌گیرند قم اعلام می‌کند این آقا کافر است شما حق ندارید پول بیت‌المال را خرجش کنید. شما کدام را قبول می‌کنید.

ما کاری به قم نداریم، ما اینجا یک دانه ولی فقیه داریم و یک دانه جمهوری اسلامی داریم که اینجا به نظر ولی فقیه عمل می‌کنیم. همین را من دارم عرض می‌کنم خدمتتان. نه خیر چه سیاسی است، اصلاً هم سیاسی نیست. من می‌خواهم بگویم شما خودتان بحث را سیاسی می‌کنید بعد می‌گویید بحث ما اینجا چه است. شما می‌گویید در قم فلان، خوب هر کسی یک نظری دارد، ممکن است در آمریکا هم یکی یک نظری داشته باشد، در افغانستان یک کسی نظری داشته باشد، چه ربطی دارد. من می‌خواهم بگویم که شما وقتی می‌گویید کلورولیزم، کلورولیزم غیر از تکرر است آقای دکتر. شما دارید می‌فرمایید که، بعد چه کسی گفته که مولانا

معتقد به کلورولیزم بوده، چه کسی چنین حرفی زده، جائیک گفته من برداشتم از مولانا این بوده که این حرف یعنی کلورولیزم، چه کسی اصلاً این را تأیید کرده، چه کسی پذیرفته این را. اصلاً این همین حرفی که شما می‌زنید به نظر من منطقی نیست از این زاویه که چون جائیک گفته من کلورولیزم را در مدل مفهوم مولانا گرفتیم بنابراین پس مولانا هم کلورولیزم بوده، چه کسی چنین حرفی زده.

یک سؤالی برای من پیش آمد در تعامل زبان‌ها که تأثیر روی زبان ما گذاشته می‌شود به طور مشخص بعضی از واژه‌ها را ما می‌توانیم مثال بزنیم که اینها بر اثر یک ضرورت‌هایی تولید شده و ما باز بر اثر یک خلأهای تولید واژگانی اینها را مثلاً خودمان به دست خودمان برمی‌گردانیم که مثال‌های فراوان است، شاید هم تکراری باشد، مثلاً واژه دولت که در شعر حافظ یک چیزی است ولی الان که ما استفاده می‌کنیم یک چیز دیگر است یا واژه ساعت الان ما یک چیز دیگری داریم پس چه موقع مثلاً دولت شکل گرفت مثلاً بعد از یک حرف‌هایی که می‌زنند این استدلالات بعد از رنسانس توجیه آن یک مشروعیتی نیاز داشت حاکمیت و نیاز داشت یک تعریفی از خودش ارائه بکند و اینکه اینها آمدند واژه‌سازی کردند بعد ما هم نشستیم برای خودمان تعبیراتی کردیم حالا می‌بینیم که خیلی از حوزه‌های معانی مان اصلاً یک اتفاقی است.

صد در صد، ببینید چیز عجیبی است. اینها هم ترجمه است. ببینید کلمه ملت یا دولت خب ملت در معنای در واقع مسطح گذشته‌اش یعنی عقایدی که ریشه الهی داشت. در مقابل آن نهلت بود یعنی عقایدی که ریشه بشری دارد که حالا مله می‌گفتند و نهله، آن وقت الممل و نهل که شهرستانی نوشته یعنی فرقه‌هایی که دینی هستند و به اصطلاح فرقه‌ها و جریان‌هایی که دینی نیستند. حالا دینی نیستند که

ضد دین هستند، بشر ساخته، فلسفه‌ای آورده، نگفته به من وحی شده یا مثلاً ریشه
 ؟؟؟؟. خب بعد ترک‌ها این را ترجمه کردند به ناسیون یا لیشین را ترجمه کردند
 به ملت، از ترکی به ما رسید. حالا ببینید یک وقتی، ولی ترک‌ها چون عربی به
 ترکی هم نفوذ کرده دیگر، ترک‌ها وقتی آن را جای این گذاشتند به ما هم رسید.
 دولت خود کلمه دولت یعنی دوره، و تلک الحیات له یعنی دوره، مثلاً دَوْل مساوی
 با دَوْر است در واقع. این عرض شود که این وقتی می‌گفتند که دولت فلانی است
 مثلاً، راستی خاتم فیروزه بواسحاقی، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود،
 دولت نه یک حکومت، یعنی دوره‌اش خیلی سریع تمام شد، کوتاه بود. وقتی هم
 می‌گویند طرف دولت‌مند است یا دولت به او روی آورده یعنی روزگار به او روی
 آورده، او الان وضع خوبی دارد. حالا بعضی می‌گویند پس دولت یعنی ثروت. حالا
 مجازاً به معنی ثروت، ولی یعنی الان دور دور آن است الان به اصطلاح خودمان.
 اما دولت وقتی که ترجمه می‌شود و به اصطلاح باب می‌شود بین ما یا ملت می‌آید
 یا کلمه‌ای مثل هدف، اصلاً هدف یک معنی مزبور دارد، هدف در روایات و اخبار
 و اینها نگاه کنید یعنی جایی که ما به آن رجوع می‌بریم. به فارسی بخواهیم
 ترجمه‌اش کنیم می‌شود آماج یا آماج‌گاه، در همین معنا مثلاً می‌گویند که
 هدف‌گیری کن بزن، هدف‌گیری، یا هواپیما رفتند اهداف خودشان را بمباران
 کردند. بعد در جهات مثبت ما می‌گفتیم مقصد، مراد، مقصود. در روایات مثلاً ما
 داریم هدف من اهداف شیطان، اصلاً هدف خوب نداریم مثلاً به معنی. ولی ترک‌ها
 وقتی چیز هدف را به معنی همان مقصود و اینها به کار بردند، روی این سنویت و
 عربی هم هست‌ها. این دیگر در واقع خب حالا سؤال این است یک مسئله بود که
 یک وقت آدم مطرح می‌کرد، خدا رحمت کند با مرحوم فردید که روی کلمات

خیلی حساس بود غالباً این بحث می‌شد، ایشان روی به کار بردن بعضی کلمات یکپهو حساس می‌شد، این آدم مهم نیست حالا به جای این گفته مثلاً گفته هدف مقصودش یک چیز مقدس بوده، ایشان اعتقاد داشت نه این قطعاً بار معنایی دارد، ولو اینکه طرف متوجه هم نباشد. چیزهایی را تغییر می‌دهد چون این به هر حال، این الفاظ که دانه دانه نیستند، اینها مثل سلول‌هایی هست که از یک بدن که جدا می‌شوند ژن آن را به همراه خودشان دارد. این اگر برود جای دیر تأثیر می‌گذارد. می‌گفت اینها اثر می‌گذارد، این نیست که حالا ما بگوییم به کار می‌بریم می‌خواهد باشد می‌خواهد نباشد. بنابراین اینها این تحول اخیری که شما نمونه‌هایش را ذکر کردید اینها متعلق به دوران جدید است و عمدتاً از راه ترجمه آمده چه ما مستقیماً ترجمه کنیم چه از ترجمه‌های دیگران مثل ترک‌ها، مثل عرب‌ها، دیگران ما استفاده کنیم. خب آثار و عوارضی هم داشته که شاهد آن هستیم منتهی من می‌خواهم اینجا یک بحثی راه بیفتد که درست به همین سؤالات پاسخ بدهد، برآورد کند، ارزیابی کند ببیند که دانه دانه اینها می‌تواند یک بحثی باشد یعنی زبان و فرهنگ در واقع یک موضوع اساسی است که می‌تواند انشاءالله در این پژوهشکده که کارش باید این باشد حتی اگر زبان شما وسیله به معنی ساده‌اش وسیله ارتباطی هم بخواهد تلقی بکنیم، خب پژوهشکده‌ای که فرهنگ، هنر و ارتباطات است طبعاً باید مسئله زبان برایش مهم باشد وای به حال اینکه زبان را بخواهیم عین تفکر تلقی کنیم و یا پا را بگذاریم بالاتر عین وجود تلقی کنیم که بحث عرفا و اینها بود. حالا انشاءالله اینها، همه این صحبتی که من کردم بیشتر این بود که یک فتح بابی بشود که این بحث‌ها توسط حضرات ادامه پیدا بکند.

الان یک مشکلی ما در جامعه‌مان در واقع حالا شاید از دید من این طوری است که ما خیلی صفر و یکی نگاه می‌کنیم یک حالت در فرهنگ عمومی کشورمان بین سیاه و سفید، من می‌خواستم بگویم چقدر شما این را ریشه در همان سنویت در واقع می‌بینید که این الان به اصطلاح ما در فرهنگ عمومی کشور ما هست یعنی مثلاً فرض کنید از یک نفر بدشان می‌آید یا یک نفر عملکرد منفی می‌شود یعنی ایرانی یا صفر می‌ماند یا یک، یا نه یک نفر خیلی خوب است هیچ خاکستری ندارد یا اصلاً نگاه فازی ندارد، این نگاه در تفکر اسلامی است.

والله تفکر اسلامی این نیست. این بیشتر اگر حالا من نمی‌خواهم بگویم چه است ولی بیشتر این به زرتشتی‌گری می‌خورد که دنیا تقسیم شده بین اهورا و اهریمن، روز و شب، سیاهی و سفیدی و خلاصه خیر و شر، در اسلام برعکس ما مراتب داریم. اگر حفظ مراتب نکنیم ایمان مراتب دارد، کفر هم مراتب دارد، اگر من می‌گویم مؤمن هستم در یک مرتبه‌ای از ایمان هستم، اگر هم می‌گویم کافر نیستم در یک مرتبه‌ای از کفر قرار دارم منتهی کفرم غلبه ندارد بر ایمانم که کفر شده. بله امام صادق، ما اساساً در هر این چیزی است که فراموش شده، متأسفانه در سیاست‌گذاری‌هایمان، در شعارمان، در صدا و سیمایمان، اصلاً این در تربیتیمان، در اخلاق ما فراموش شده. آقا جان من کافر، حالا من بگذارید بگویم خدمت رهبری بودیم، سال شصت بود، من آن موقع آموزش و پرورش بودم به اتفاق وزیر و معاونین و اینها رفته بودیم، ایشان درآمدند گفتند که یک نکته‌ای به شما بگویم، عجیب بود صحبت هم پخش نشد، امام که صحبت کردند. آقای خامنه‌ای، رئیس جمهور بود ایشان. رئیس جمهور بود رفت پیش ایشان، گفتند اینها انتظار داشتند شب تلویزیون بگوید، پخش نشد. گفت یک چیزی به شما بگویم ما همه طاغوتی

هستیم. حالا آن زمان کلمه طاغوتی به کار برد، همه طاغوتی هستیم. همه جا خوردیم که به هر حال چه خوش آمدی بود ایشان به ما گفته و گفت ما، من، شما، همه. چرا؟ دلیلش روشن است. ما بزرگ شده آن دوره هستیم. روزنامه‌های آن دوره، کتاب‌های آن دوره، مناسبات آن دوره، منتهی فرقان با این طاغوتی‌ها که شب، آن موقع شب‌ها می‌آمدند پاسدارها می‌کشند. پاسدارهایی که در خیابان پاس می‌دادند، می‌زدند اینها را می‌کشتند. گفت فرقان با اینها این است که اینها صد در صد هستند ما بیست درصد هستیم، ده درصد هستیم، پنج درصد هستیم، پس درصد آن پایین‌تر است، هیچ کس نمی‌تواند ادعا بکند نیست. شما جرأت دارید این را الان به یک آدم معمولی که خیلی هم ادعایش می‌شود بگویید که تو یک در هزار مثلاً، خدا رحمت کند مرحوم آقای فردید می‌گفت من که می‌گویم غرب‌زدگی، خودم غرب‌زده هستم. خیلی صریح می‌گفت من غرب‌زده‌ام. فقط فرقم با شما این است که من می‌دانم غرب‌زده‌ام، شما نمی‌دانید. می‌گفت من فقط نظراً گذشتم، یعنی نظراً می‌توانم طوری فکر کنم که متأثر نباشم ولی زندگی عملی‌ام و درونی‌ام و اینها مگر می‌توانم نباشم من در این دنیا دارم زندگی می‌کنم، کوشم برای این است که بتوانم یک طوری خودم را بکشم بیرون، مگر می‌شود، اصلاً شوخی است، ببینید اگر آدم بداند، یک چیز است. بنابراین در اسلام مراتب است. کفر خفی برای آنهایی است که می‌گویند مؤمن هستیم، کفر جلی برای آنهایی است که می‌گویند کافر هستیم، ولی ما همه کافر هستیم. منتهی خفی است. آن کسی هم که می‌گوید من کافر هستیم آن هم در یک درجه نادری از ایمان است. منتهی کفرش غلبه دارد. محال است آن بی‌ایمان مطلق هیچ احد و بشری وجود ندارد، بی‌ایمان مطلق. من از کسانی که صد در صد اصلاً ضد خدا و دین و

همه بودند می گوید حالا آن موقع رسم بود می گفتند کمونیست‌ها، من در زندان در ایران چه رگه‌های روشنی می دیدم از ایمان. از ایران فرار می کنند، می آیند اروپا که مثلاً در محیط آزاد زندگی کنند، بعد مثلاً نگران این است که دخترش آنجا مثلاً از دستش نرود. این تربیت دینی است دیگر. این نگرانی‌ها را چه کسی به تو داده، تربیت دینی‌ات به تو داده است دیگر. به خانمش می گوید شب کجا بودی، چرا دیر آمدی، می گوید اینجا که ایران نیست، می گوید خب ایران نباشد. ببینید گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست، در و دیوار گواهی بدهد کاری هست. مگر می تواند آدم مثلاً، بله اروپایی، من یک روز رفته مجله زن روز، سال شصت بود همان موقع با هم مصاحبه داشتند که بعد دیدم یک چیزی در مجله روی میز بود چهار پنج تا خانم چادری خیلی سخت رو گرفته، دیدم یک چیزی نوشته بود خواندم نوشته بود بهترین راه برای تفاهم زن و مرد از یک پرفسور روان‌شناس آمریکایی ترجمه کرده بودند. نوشته بود بهترین فرمولی که بعد پیشنهاد می کرد، اسمش را گذاشته بودند فرمول طلایی برای زن و مرد این است، در هفته دو روز زن آزاد باشد که خانه نیاید، دو روز مرد خانه باشد بچه‌ها را نگه دارد. دو روز مرد آزاد باشد که زن خانه را نگه دارد، سه روز هم هر دو خانه باشند. این هم بچه‌ها همیشه یا پدر پیششان است، یا مادر، یا هر دو اینها هم آزادند. به این خانم‌ها گفتم ببخشید این چه است ترجمه کردید. گفت خب بله آن دو روز هم برود صله ارحامش را به جا بیاورد به مادرش، پدرش، این اصلاً تلقی کرده، مرد هم سر بزند به فامیل‌هایش و اینها و هم، گفتم نه اینها یعنی شب خانه نیایند. گفت خب خواهرش نگاهش می دارد. خب شما فکر کنید یک ایرانی، شما بگذارید اسمش را هر اسمی می خواهید بگذارید، هر چه می خواهید، واقعاً تن می دهد به یک چنین

چیزی، این یعنی مذهب. حالا بیاید انکار بکند تمام کتاب‌های آسمانی را. ما که مذهب را آن چیزی می‌دانیم که در عملمان ظاهر می‌شود، فُئِنْبَعْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، آنچه که می‌کردید چه بود. گفتن که خب هر چیزی را می‌شود بگوییم.